

## کارکرد فرهنگ در روابط بین‌الملل

محمد رضا اویسی<sup>۱</sup>

### چکیده

روابط بین‌الملل بعنوان یک پدیده علمی، دارای ارکان متعددی است که یکی از رکن‌ها، فرهنگ بعنوان اعتقادات، سنت‌ها و عادت‌های هر ملت می‌باشد. بنحویکه گروهی از تئوری‌پردازان روابط بین‌الملل همچون هانتینگتون، فرهنگ را عامل تنش‌های بین‌المللی می‌دانند و در مقابل آنها گروهی دیگر فرهنگ را عامل همگرایی‌های بین‌المللی می‌دانند. پس هم‌اکنون که حیطه فرهنگ و مسائل فرهنگی بعنوان یک رکن مهم از ارکان روابط بین‌الملل در عرصه نظام بین‌الملل، مورد توجه می‌باشد واجب است تا با نگاهی علمی به مذاقه در باب کارکرد فرهنگ در روابط بین‌الملل بپردازیم؛ پس در این مقاله، هدف، یافتن پاسخ این سوال است که فرهنگ بعنوان بنیادی‌ترین شاخصه هر ملت، در بستر نظام بین‌الملل و عرصه روابط بین‌الملل چه کارکرد و کارویژه‌ای دارد؟ لذا به شیوه کتابخانه‌ای مطالب گردآوری گشته و به روشی توصیفی-تحلیلی به بررسی آنها پرداخته‌ایم و سرانجام دریافتیم که فرهنگ به دلیل داشتن تاثیر متقابل بر جهانی شدن موجب تقویت قدرت نرم، تسهیل تجارت بین‌الملل، تبادل سریع و بین‌المللی شدن علوم، انتقال سریع اخبار و ... در روابط بین‌الملل گشته است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، نقش، روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل، جهانی شدن

پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی Moh.oveyssi.pol@iauctb.ac.ir

## مقدمه

فرهنگ از جمله مفاهیم علوم اجتماعی است که ضمن کاربرد در کلیه جوامع اما اتفاق نظری بر تعریف جامع از آن وجود ندارد. بر همین اساس، اندیشمندان و نظریه‌پردازان، تعریف‌های متعددی از فرهنگ عرضه می‌دارند که گاهی در تضاد با یکدیگر می‌باشد. اما آنچه که مسلم است، فرهنگ موجب ایجاد مجموعه‌ای از روندها، ارزش‌ها، اعتقادات و ویژگی‌های مشترک در افراد می‌گردد که بواسطه آن هویت تشکیل می‌گردد و در نتیجه عضو یک گروه تعریف می‌گردند.

فرهنگ نه تنها بخش فراموش شده در روابط بین‌الملل نمی‌باشد بلکه اصولاً بدون توجه به عناصر هنجاری، ارزشی و ایدئولوژیک فرهنگ، نمی‌توان مبادرت به ارائه تئوری نمود (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۸)، و نه تنها نظریه که حتی اتخاذ سیاست خارجه نیز متأثر از فرهنگ کشور اتخاذ کننده و قطعاً همسو با فرهنگ ملت هدف می‌باشد در نتیجه فرهنگ در روابط بین‌الملل یکی از نگرش‌های کاربردی برای مطالعه لایه‌های ساختار نظام بین‌الملل و نیز نقش بازیگران آن در تدوین و توسعه سیاست خارجی فرهنگی است (سازمند، ۱۳۸۳: ۵۳).

البته در باب کاربرد فرهنگ در نظام بین‌الملل، دو طرز تفکر وجود دارد، نخست آنها که فرهنگ را عامل وفاق می‌دانند و به نوعی آمیختگی فرهنگی در سطح نظام بین‌الملل اعتقاد دارند و شباهت و امتزاج فرهنگ‌ها را از سویی به دلیل گسترش روزافزون تکنولوژی و افزایش مهاجرت‌ها، لاجرم و از سویی دیگر مفید و موجب همبستگی و همگرایی دولت-ملت‌ها می‌دانند؛ گروه دوم آنها که فرهنگ را امری درونی و موجب تعصب و بروز تقابل بین دولت-ملت‌ها می‌دانند و تاکید دارند که تنها منافع مشترک موجب همبستگی و همگرایی می‌شود و فرهنگ تنها موجب واگرایی است.

اینجاست که سوال اساسی بوجود می‌آید که به راستی نقش فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل چیست؟ اصلاً می‌شود برای فرهنگ در حوزه روابط بین‌الملل جایگاهی قائل شد؟ آیا اینکه جامعه جهانی در تمامی ابعاد به خصوص تکنولوژی با سرعت هرچه بیشتر در حال توسعه و پیشرفت می‌باشد و هر لحظه بیش از پیش به دهکده جهانی شدن، نزدیکتر می‌شود بر مفهوم فرهنگ تاثیر می‌گذارد و یا پدیده فرهنگ بر او تاثیر می‌گذارد؟ برای رسیدن به پاسخ سوال‌ها، به انجام این پژوهش می‌پردازیم و از آن جهت که پژوهش‌های پیشین در سه گروه خلاصه می‌شوند، اول آن گروه از پژوهش‌ها که تنها به مفهوم فرهنگ پرداخته‌اند و آنرا از حیث تایپولوژی<sup>۱</sup> مورد بررسی قرار داده‌اند؛ گروه دوم که این مفهوم را تنها در تئوری‌های روابط بین‌الملل مورد مذاقه قرار داده‌اند و بررسی کرده‌اند که هر گروه چه نظری در این باب دارد و نهایتاً گروه سوم که به بررسی

<sup>۱</sup> Typology

تاثیر جهانی شدن بر فرهنگ دولت\_ملت‌ها پرداخته‌اند؛ ولیکن پژوهش حاضر با تجمیع روند و دستاوردهای سه گروه مذکور به بررسی نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل می‌پردازد که نو و مبتکرانه می‌باشد. فعالیت‌های پژوهشی به مانند سایر فعالیت‌های اجرایی نیازمند برنامه و تعریف از عملکرد می‌باشد لذا فقدان چهارچوب مشخص و عدم پیش‌بینی محدودیت‌ها در هریک از مراحل پژوهش، می‌تواند مشکلات و محدودیت‌های بیشتری برای محقق به وجود آورد لذا گستردگی و پیچیدگی ابعاد مفهوم روابط بین‌الملل و نیز ابهامات تعاریف مفاهیم فرهنگ و جهانی شدن به انضمام سلايق فراوان نظریه‌پردازان علم روابط بین‌الملل و نبود منبعی که مستقلا و مستقیما به موضوع کارویژه فرهنگ در روابط بین‌الملل بپردازد، مانع و محدودیت این پژوهش می‌باشد.

بنابراین در ادامه، نخست هویت فرهنگی و چیستی فرهنگ را از منظر اندیشمندان ایرانی و غیرایرانی مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس نگاهی بر جایگاه فرهنگ از منظر تئوری سازه‌نگاری<sup>۱</sup> داریم؛ پس از آن ارتباط بین جهانی شدن و فرهنگ را مورد مذاقه قرار می‌دهیم و نهایتا به دنبال یافتن پاسخ سوال اصلی که همانا نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل است به بررسی جایگاه و کارویژه آن در بستر نظام بین‌الملل می‌پردازیم.

## ۱- فرهنگ و هویت فرهنگی

فرهنگ واژه‌ای فارسی که از دو جزء «فر» و «نگ» به وجود آمده است که «فر» به معنی شکوه و عظمت است و «نگ» با ریشه اوستایی به مفهوم سنگینی و وقار است پس واژه فرهنگ به معنای بالا کشیدن و برکشیدن می‌باشد. البته برای درک تعریف جامع از فرهنگ، می‌بایست نخست با نظریه‌های اندیشمندان مختلف آشنا شد و طبیعتا نظریه‌های ارائه شده توسط اندیشمندان متعدد، به غایت متفاوت است ولی با وجود این تعدد، به منظور آشنایی با چارچوب مفهومی آن، ابتدا به تعاریف اندیشمندان ایرانی و سپس به تعاریف اندیشمندان غربی خواهیم پرداخت و سپس چیستی هویت فرهنگی را بعنوان عالی‌ترین مشخصه هر جامعه‌ای مورد تامل و بررسی قرار می‌دهیم.

### ۱-۱- فرهنگ از دید اندیشمندان ایرانی

همانطور که بیان شد، فرهنگ مرکب از پیشوند «فر» و «هنگ» می‌باشد و کلمه فرهیختن در ادبیات فارسی ناشی از همین ریشه است که به معنی تأدیب کردن، تربیت دادن و ادب آموختن است. اصطلاح فرهنگ در

لغت نامه‌های مختلف به معنی ادب، عقل و دانش بکار می‌رود (آشوری، ۱۳۵۷: ۳۰)، که این معنی در شعر فردوسی تجلی یافته است.

زdana پیرسید پس دادگر	که فرهنگ بهتر بود یا گهر؟
چنین داد پاسخ بدو رهنمون	که فرهنگ باشد زگوهر فزون
که فرهنگ آرایش جان بود	زگوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی‌هنر زار و خوار است و سست	به فرهنگ باشد روان تندرست (همان، ۱۶).

در دوران معاصر نیز حمید عنایت، فرهنگ را در معنای دین و ایدئولوژی بکار برده و به مجموعه‌ای از فرهنگ‌ها توجه دارد که شامل فرهنگ اسلامی که آسیای غربی را در بر می‌گیرد، فرهنگ مسیحی\_آتلانتیک که مشتمل بر اروپای غربی و ایالات متحده است، فرهنگ آسیایی\_اروپایی که شامل تمام سرزمین‌های تحت استیلا شوروی سابق در روسیه و شرق اروپا می‌شود، فرهنگ خاور دور که مقصود تمامی پیروان بودا و کنفوسیوس است و فرهنگ جنوب شرقی آسیا که ترکیبی از فرهنگ‌های هندی، اسلامی و چینی می‌باشد؛ البته عنایت می‌پذیرد که مسامحه‌ای در این تقسیم‌بندی شده است زیرا تفاوت‌های فرهنگی فراوانی بین اعضای هر گروه ذکر شده وجود دارد. مثل اعراب، ایرانیان و ترک‌ها؛ در ضمن حمید عنایت بر این باور بود که تفاوت‌های فرهنگی موجب برخورد و نزاع نمی‌شود بلکه این امر بسته به آن است که هر قوم، دین، مسلک و ملتی، چگونه از فرهنگ‌های دیگر برداشت می‌کنند به مانند تلقی‌های متفاوت اسلام و مسیحیت از یکدیگر در قرون وسطی (سلیمی، ۱۳۷۸: ۱۰۴). در عصر جدید نیز احمد نقیب‌زاده با تکیه بر تعریف برانیسلاف مالینوفسکی<sup>۱</sup>، فرهنگ را کلیتی اجتماعی مشتمل بر ابزارهای مادی و جنبه‌های غیرمادی زندگی انسان مثل باورها و عادات می‌داند که به انسان اجازه می‌دهد با مسائل ملموسی که فراروی او قرار می‌گیرد مقابله کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۷۲)، و معتقد است فرهنگ، رفتارهای فردی و جمعی را در بر می‌گیرد و روابط انسان‌ها با یکدیگر و محیط را تنظیم می‌نماید و در ادغام فرد با بدنه جامعه نقش حیاتی دارد؛ نقیب‌زاده فرهنگ را تابعی از قدرت سیاسی نمی‌داند و متقابلاً فرهنگ و سیاست را در تعامل با یکدیگر می‌بیند.

## ۱-۲- فرهنگ از دید متفکران غربی

از میان متفکران غربی ارسطو، نخستین کسی است که به این مفهوم توجه داشته است و بیان می‌دارد: «شهر یا کشور، اجتماعی از افراد همانند برای بهترین روش ممکن زندگی است. چون شادی برترین خوبی‌هاست و از کارورزی یا فضیلت پدید می‌آید و چون برخی فضیلت را به کمال درآیند و برخی دیگر اندکی یا هیچ از

<sup>1</sup> Bronisław Malinowski

آن را، پس میان مردمان اختلاف می‌افتد و این اختلاف مایه اختلاف در صدر حکومت است. زیرا مردمان گوناگون از راهها و وسایل گوناگون در پی خیر و شادی می‌روند و در نتیجه حکومت‌های گوناگون پدید می‌آیند». از این بیان می‌فهمیم که ارسطو واژه فضیلت را معنای کلاسیک فرهنگ بکار برده است (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۹۹). فضیلت که همان فرهنگ است برای ارسطو امری اکتسابی است که با تجربه بدست می‌آید، اما این امر اکتسابی، باید بنحوی اجرا شود که گویی در ذات انسان می‌باشد (www.hawzah.net).

ژان-ژاک روسو، از نظریه‌پردازان انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه نیز فرهنگ را مولود عقل می‌داند و پیدایی عقل را مقدمه پیدایش فرهنگ می‌داند. از دیدگاه او فرهنگ ریشه در قابلیت‌های انسان و تکامل او دارد. از نظر روسو، فرآیند تکامل انسان از طریق سه فرآیند مشخص بطور موازی صورت می‌گیرد: «گذر از حیوانیت به انسانیت، گذر از عاطفه به عقل، گذر از طبیعت به فرهنگ» در نتیجه این سه فرآیند موجب تکامل انسان متمدن می‌گردد (معینی، ۱۳۷۴: ۴۶)، و برانسیسلاف مالینوفسکی نیز در تعریف فرهنگ می‌نویسد: «فرهنگ شامل دست ساخته‌ها، مصنوعات، فرآیندهای تکنیکی، اندیشه‌ها، عادت‌ها و ارزش‌های یک جامعه است که البته این عناصر مجزا با یکدیگر ارتباط متقابل دارند» (سلیمی، ۱۳۸۵: ۵۱). در میان متفکرانی که جایگاه بنیادین برای فرهنگ در عرصه تحولات بین‌الملل قائل هستند، علی مزروعی، استاد کنیایی<sup>۱</sup> تبار دانشگاه مشیگان<sup>۲</sup> ایالات متحده، جایگاه ویژه‌ای دارا می‌باشد که علت تقسیم‌بندی میان «ما» و «دیگران» را عامل فرهنگ ۵۱ می‌داند که از ادیان توحیدی برخاسته است و مصداقی که ارائه می‌دهد جنگ‌های صلیبی است که از نظر وی دلیلش داشتن خدا واحد در ادیان توحیدی است که غیر مومنین بر خدای خویش را گمراه و مرتد می‌دانند و از این حیث چند خدایی اقوام آفریقایی را موجب نزدیکی فرهنگ و عدم تقابل میان آنها می‌داند و برای فرهنگ ۷ کارویژه نام می‌برد که عبارتند از:

- فرهنگ، معیار ارزیابی را تعیین می‌کند و می‌گوید که فرهنگ تعیین می‌کند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است.

- فرهنگ، تقسیم‌بندی اجتماعی می‌کند یعنی مهمترین عامل تشکیل طبقات اجتماعی و جایگاه اجتماعی فرهنگ می‌باشد.

- فرهنگ، گرایش‌های رفتاری مختلف را تعیین می‌کند مثل تفاوت نگرش و گرایش به مفهوم شهادت در فرهنگ اسلامی و فرهنگ آمریکایی.

<sup>1</sup> Kenya

<sup>2</sup> University of Michigan

- فرهنگ، چگونگی نگرش به جهان را تعیین می‌کند و در توضیح آن می‌گوید که یک آیت‌اله متفاوت از هنری کسینجر<sup>۱</sup> به جهان پیرامون خود می‌نگرد.

- فرهنگ، پدید آورنده بنیاد هویت ملت‌ها است و اضافه می‌نماید که مذهب و نژاد در کنار عوامل دیگر فرهنگ را تشکیل می‌دهند و فرهنگ، سازنده هویت ملی است.

- فرهنگ، یک مدل ارتباطی است و در توضیح آن می‌گوید که زبان مهمترین جلوه فرهنگ و اساسی‌ترین ابزار ارتباطات می‌باشد و در کنار آن انواع هنر و علوم مختلف، بعنوان مظاهر فرهنگ، عامل ارتباط می‌باشند. فرهنگ، نظام تولید و مصرف را تعیین می‌کند و در تبیین آن می‌گوید که نظام تولید خاورمیانه، مبتنی بر نفت است و آفریقا، تولید کننده مواد معدنی است لذا گونه متفاوت مصرف خاورمیانه و آفریقا، ویژگی‌های فرهنگی مختلفی را می‌طلبد (سلیمی، ۱۳۷۸: ۹۵-۹۱).

نهایتاً نمونه عالی تعریف و برآورد از فرهنگ، متعلق به کنفرانس جهانی سیاست‌های فرهنگی در مکزیکوسیتی می‌باشد که می‌گوید: «فرهنگ‌ها یک دیالوگ می‌باشند و بخشی از میراث مشترک بشری‌اند که هویت فرهنگی یک ملت از طریق برخورد تفاهم‌آمیز سنت‌ها و ارزش‌های دیگران است که تجدید بنا شده و غنی می‌گردد. پس هویت فرهنگی و چندگونگی فرهنگی از هم جدا نیستند و ضد هم نیز نیستند» (همان، ۸۸).

از تعاریف فوق در مورد فرهنگ می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ، عنصر هویت‌ساز جوامع و مظهر حیات عقلانی آنها است و کلیتی است که از ترکیب خصوصیات و نمادها به وجود آمده در هر جامعه پدید می‌آید که هسته مرکزی این کلیت و این حیات عقلانی نگرش خاص موجود در هر جامعه درباره انسان و حقوق بنیادی او است (خوشبخت، ۱۳۹۵: ۲۲).

### ۱-۳- هویت فرهنگی

هویت و فرهنگ چنان عمیق است که اغلب مفهوم هویت را پدیده‌ای فرهنگی می‌دانند و مفهوم هویت فرهنگی نیز بخشی از ویژگی جامعه است که آن را از سایر جوامع متمایز می‌سازد و از مولفه‌هایی چون ملت، قلمرو، جغرافیای سیاسی، زبان و دین تشکیل شده است (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۶۱)؛ به بیان دیگر، هویت فرهنگی، مجموعه از مولفه‌های فرهنگی می‌باشد که به یک فرد یا به یک گروه، شخصیت می‌دهد و آنها را از سایر افراد یا گروه‌ها متمایز می‌سازد تا از این راه وارد روابط میان‌کنشی با خود و دیگران بشوند. در نتیجه، می‌توانند مسئولیت و توانایی موجودیت فیزیکی و ذهنی خویش را برعهده بگیرند (www.mandegardaily.com). هویت فرهنگی را هسته مرکزی شخصیت فردی و جمعی قلمداد می‌کنند که به مثابه اصولی حیاتی و زیربنای بیشتر تصمیم‌های معتبر، رفتار، اعمال و فرایندهایی است که یک جامعه را در دستیابی به توسعه، در عین

<sup>۱</sup> Henry Kissinger

اینکه ویژگی‌های خویش را نیز حفظ نماید، توانا می‌سازد (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۶۲). بی‌گمان فرهنگ را باید مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت دانست زیرا افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزاء و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند؛ در نتیجه این اجزا و عناصر، توانایی چشمگیری در تامین نیاز انسان‌ها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. به بیان دیگر فرهنگ هم تفاوت آفرین و هم انسجام‌بخش می‌باشد. بدین ترتیب برخورداری از هویت فرهنگی به معنای عضویت یا اخذ هویت از گوهر و هویت جمعی، میراث فرهنگی مشترک یا ملیتی واحد است که تاریخ و حماسه‌های آباء و اجدادی، سرزمین نیاکان، زبان مادری، عصبیت‌های قومی، هنر و ادبیات موروثی، سنت‌های طایفه‌ای، مفاخر ملی و ... در شکل‌دهی هویت ملی موثر می‌باشند (آذری تربت، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۳). در پایان شایان به ذکر است که وقتی سخن از هویت فرهنگی به میان می‌آید، مقصود در یک کلام، آن بخش از هویت ملت ما می‌باشد که ما را از دیگران متمایز می‌کند یعنی هویت یک ملت، در کنار هویت ملت‌های دیگر در نظام بین‌الملل لذا در این تعریف، بحث تفاوت ما با دیگران مطرح است و نه اختلاف‌ها و تعارض‌ها پس منظور اختلاف فکری و اخلاقی نیست و مقصود گوناگونی است یعنی اینکه ما به نحوی شناخته می‌شویم و دیگری بگونه‌ای دیگر و همین پدیده، هویت فرهنگی می‌باشد.

## ۲- فرهنگ و روابط بین‌الملل از منظر تئوریک

۵۳

دیوید سینگر<sup>۱</sup>، اندیشمند و نظریه‌پرداز علم روابط بین‌الملل، تئوری را مجموعه‌ای از تعمیمات تجربی می‌داند که از سازگاری درونی، قدرت توصیف، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها برخوردار است (قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۴۴)؛ و حال این سوال پیش می‌آید که کارکرد تئوری چیست؟ و در پاسخ به آن باید بیان داشت که تئوری مفاهیم اساسی را بعنوان محور مطالعاتی مشخص می‌کند و نقش آنها را بیان می‌نماید. پس در واقع تئوری به تعریف مفاهیم و مقوله‌بندی مفاهیم و پدیده‌ها می‌پردازد تا گامی جهت تبیین واقعیت‌های موجود بردارد (همان، ۱۴۶). پس لازم می‌نماید با نگاهی تئوریک بر جایگاه فرهنگ در روابط بین‌الملل بنگریم ولی بررسی نسبت میان فرهنگ و روابط بین‌الملل امری بسیار پیچیده و مشکل است زیرا معمولاً در نظریه‌های روابط بین‌الملل کمتر با صراحت در تحلیل‌ها و نظریه‌پردازی‌ها، عناصر فرهنگی بکار گرفته شده است، از این روی نقش فرهنگ همانند عوامل سیاسی، امنیتی و اقتصادی در نظریه‌های روابط بین‌الملل نمایان نیست اما با این وجود دشوار است که به جهان بنگریم ولی اهمیت فرهنگ را نبینیم زیرا فرهنگ می‌تواند به ما کمک کند، بفهمیم چرا جوامع انسانی اینگونه رفتار می‌کنند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد و چرا جهان به

<sup>۱</sup> J. David Singer

جوامع متمایز تقسیم شده (مسرور، ۱۳۹۴: ۱۹). پس در این راستا جایگاه فرهنگ در نزد جریان‌های مختلف را از منظر سازه‌انگاران مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده و از اواخر ۱۹۸۲ و اوایل ۱۹۹۲ به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است و بر این عقیده است که جنبه‌های مهم روابط بین‌الملل در نتیجه سرشت انسان و یا دیگر ویژگی‌های اساسی سیاست جهانی نیست، بلکه آنها بطور تاریخی و اجتماعی برساخته شده است لذا این نگرش، بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معنا سازی است که به واقعیات جهانی شکل می‌دهد (همان، ۱۴-۱۵). در تئوری سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا می‌کنند یعنی هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این «فرایند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید پس سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد و روابط میان دولت‌ها براساس معنایی که آنها برای یکدیگر قائلند می‌باشد (همان).

سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل راه سومی بین دو دیدگاه واقع‌گرایان<sup>۱</sup> و لیبرال‌ها<sup>۲</sup> است و از نظر معرفت-شناختی، ناقد تجربه‌گرایی<sup>۳</sup> و اثبات‌گرایی<sup>۴</sup> تلقی می‌شود و از این دیدگاه، به جای تحلیل مفهومی قدرت، باید در رابطه دیالکتیکی<sup>۵</sup> قدرت و دانش از یک سو، و زمینه‌های قدرت از سویی دیگر توجه کنیم؛ چراکه معنای توصیفی یا خنثی از قدرت ممکن نیست لذا لیبرال‌ها به ذات انسان و روابط بین دولت‌ها خوش‌بین و واقع‌گرایان به اینگونه امور بدبین هستند ولی سازه‌انگاران به برساخته بودن امور و هنجارها تأکید دارند و مهم‌ترین اندیشمندان این مکتب عبارتند از: الکساندر ونت<sup>۶</sup>، نیکلاس اونف<sup>۷</sup>، پیتر کاتزنشتاین<sup>۸</sup>، ریچارد اشلی<sup>۹</sup>، جفری چکل<sup>۱۰</sup>، فریدریش کراتوچویل<sup>۱۱</sup> و جان راگی<sup>۱۲</sup> ([www.s-haghighat.ir](http://www.s-haghighat.ir)) که جمعا بر این باورند که دنیای اجتماعی آن چیزی نیست که قوانین آن را بتوان از طریق تحقیق علمی کشف یا تشریح کرد بلکه بیشتر زمینه‌ای بین ذهنی است. یعنی برای افرادی که آن را ساخته‌اند، در آن زندگی می‌کنند و آن را

<sup>1</sup> Realists

<sup>2</sup> Liberalists

<sup>3</sup> Empiricism

<sup>4</sup> Positivism

<sup>5</sup> Dialectical

<sup>6</sup> Alexander Wendt

<sup>7</sup> Nicholas Onuf

<sup>8</sup> Peter J. Katzenstein

<sup>9</sup> Richard K. Ashley

<sup>10</sup> Jeffrey Chackle

<sup>11</sup> Friedrich Kratochville

<sup>12</sup> John Ragi



می‌فهمند معنی دارد و این ساختار را افراد در زمان یا مکان خاص ساخته یا شکل داده‌اند پس سازه‌انگاران بر نقش عقاید و شناخت مشترک دنیای اجتماعی تأکید می‌کنند. بطور مثال از منظر سازه‌انگاران، مسئله امنیت فقط از این واقعیت تشکیل نشده است که دو کشور سلاح هسته‌ای داشته باشند، بلکه به این امر بستگی دارد که این دولت‌ها چه دیدی نسبت به هم دارند. بنابراین، کشورها باید نگاه خود را به ساختارها تغییر دهند، آنگونه که ذهنیت بدبینی در آنها جای نگیرد (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۷۵-۷۶).

نگاه سازه‌انگاران به هنجارها و قواعد نیز مهم می‌باشد زیرا در زمینه تأکید بر هنجارها با نظریات لیبرال اشتراک دارند اما تفاوت محسوسی که با لیبرال‌ها دارند این است که لیبرال‌ها بر جنبه تنظیمی هنجارها تأکید دارند در حالیکه سازه‌انگاران علاوه بر جنبه تنظیمی بر جنبه تکوینی آنها نیز توجه می‌کنند و بر این اعتقادند که هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات بوجود می‌آیند؛ اندیشمندان این رویکرد بعنوان گزاره-های اصلی سازه‌نگاری ۳ مورد را پذیرفته‌اند که عبارتند از:

۱) ساختارهای هنجاری و فکری به اندازه ساختارهای مادی دارای اهمیت می‌باشند؛

۲) هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده دارند؛

۳) ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند (مسرور، ۱۳۹۴: ۱۵).

۵۵ اندیشمندان این مکتب رهیافت‌های سازه‌نگاری و مفروضه‌های آن را بدین صورت بیان می‌کنند:

۱) محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی‌شود بلکه فاکتورهای فکری و هنجاری نیز اهمیت دارند.  
 ۲) انواع تعامل عبارتند از: مذاکرات و چانه‌زنی، بحث و استدلال و ارتباط همگانی و عمومی با علامت‌ها و سخنرانی‌ها.

۳) خصوصیات دولت‌ها نتیجه تعاملات آنها می‌باشد و اینکه دولت‌ها دارای صفات ذاتی و از پیش تعیین شده نمی‌باشند.

۴) منافع و هویت‌ها مفروض و از پیش داده نمی‌باشند بلکه نتیجه تعامل اجتماعی می‌باشند که در فرایندهای بین‌المللی در معرض تغییر می‌باشند (همان، ۱۶).

اندیشمندان سازه‌نگاری علاوه بر اشتراکاتی که بین آنها در زمینه تأکید بر فاکتورهای ایده‌ای و فکری وجود دارد اما در عین حال تفاوت‌های نیز بین آنها وجود دارد که عمده این تفاوت‌ها در تعیین سطح تحلیل این اندیشمندان می‌باشد و این امر باعث شده است تا شاهد شاخه‌هایی در این تئوری باشیم (همان، ۱۸). لذا سازه‌انگاران از حیث انواع به سه دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

- سازه‌انگاران سطح واحد (همانند پیتر کاتزنشتاین) که هویت دولت‌ها را متأثر از چگونگی قواعد و منابع داخلی می‌دانند.

- سازه‌انگاران نظام‌مند یا سیستمیک (همانند الکساندر ونت) که هویت دولت‌ها را ناشی از ساختارهای معرفتی کلان در نظام بین‌الملل تلقی می‌کنند.

- سازه‌انگاران کل‌گرا (همانند نیکلاس اونف، فریدریش کراتوچویل و جان راگی) که از یکسو به سطح داخلی، و از سوی دیگر به نقش نظام‌مند قواعد و هنجارهای بین‌المللی توجه دارند (www.s-haghighat.ir). همچنین سازه‌انگاری را به دو دسته اجتماعی و تئوریک نیز تقسیم می‌کنند؛ که در نوع اجتماعی آن به صفت یا کیفیت واقعیت اجتماعی پرداخته می‌شود و در نوع تئوریک آن، به شرایط و وضعیت دانش ما از واقعیت می‌پردازند (مسرور، ۱۳۹۴: ۱۶).

براساس نظریه سازه‌انگاری، هویت امری مسلم و قطعی نیست زیرا که ما آن‌ها را ایجاد می‌کنیم بنابراین ونت هویت را خصوصیتی در کنش‌گر می‌داند که موجد تمایلات انگیزشی است و طبق این تعریف، هویت ریشه در فهم کنش‌گر از خود دارد و معنا این فهم بیشتر وابسته به این است که آیا سایر کنش‌گران نیز کنش‌گر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا خیر، در نتیجه به عقیده سازه‌انگاران، هویت‌ها سازنده ساختار هستند و در آن تأثیر می‌گذارند و هر هویتی منافع خاص و متفاوتی از هویت دیگری تولید می‌کند که در نهایت همین هویت‌ها اقدام، کنش، و در نتیجه تعامل بین بازیگران را شکل می‌دهند (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۷۶).

مطالعه فرهنگ و روابط بین‌الملل ارتباط نزدیکی با سازه‌انگاری دارد زیرا سازه‌انگاران بر این باورند که فرهنگ مهم است اما ذاتا برساخته اجتماعی است و ریشه در خاک و خون ندارد (برچیل، لینکلینتر و رئوس، ۱۳۹۲: ۲۶۹)، و یکی از دلایل ناکامی رئالیست‌ها و لیبرال‌ها را در تجزیه و تحلیل درست مسائل بین‌المللی، در بی‌توجهی به بخش فرهنگی می‌دانند بر این اساس، ادعا می‌کنند که تأکید بیش از حد خردگرایی بر ابعاد عینی روابط بین‌الملل و نادیده گرفتن ابعاد ذهنی، که فرهنگ در قلب آن قرار دارد، باعث بروز مشکلات فراوانی در عرصه روابط بین‌الملل در سطح نظری و عملی شده است اما از سوی دیگر، سازه‌انگاران به نقد دیدگاه‌های پست مدرن نیز می‌پردازند و تلاش آنها را برای کاهش همه چیز به مباحث فرهنگی و گفتمانی، اقدام نادرست دیگری می‌دانند به همین سبب، این تئوری بر آن است که باید به ابعاد فرهنگی در کنار سایر ابعاد سیاسی، اقتصادی، و امنیتی توجه کرد تا بدین ترتیب امکان شناخت عمیق‌تر از روابط بین‌الملل مهیا گردد (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۷۸). لکن از منظر سازه‌انگاران، فرهنگ عموماً هنجارهای حقوقی، اجتماعی و راه‌های بکارگیری آنها برای شکل‌دهی به هویت‌ها و منافع بازیگران است و از نظر روش‌شناختی، این عموماً دربرگیرنده شناسایی هنجار یا مجموعه‌ای از هنجارهای خاص و ردیابی تأثیر آنها بر کنش سیاسی است. بنابراین به اعتقاد سازه‌انگاران فرهنگ به صورت کل‌نگران‌تر، بعنوان چهارچوب گسترده‌تر معانی و رویه‌های بین‌الذهانی که به یک جامعه ماهیت متمایزی می‌بخشد؛ می‌باشد (برچیل، لینکلینتر و رئوس، ۱۳۹۲: ۲۶۹).

سازهانگاران و درصدر آنها الکساندر ونت بر آن است که عناصر فرهنگی داخلی و بین‌المللی باعث ایجاد هویت کشور می‌شوند به بیانی دیگر، هویت هر کشوری تحت تأثیر ارزش‌های داخلی و بین‌المللی قرار دارد همچنین، هویت مهمترین عامل تعریف منافع و در نتیجه سیاست خارجی می‌شود که با هدف تأمین آن منافع طرح‌ریزی و پیگیری می‌شود بنابراین، از این نظر، فرهنگ یکی از مهمترین شاخص‌های تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی می‌باشد بعنوان مثال تنها پادشاهی بودایی که در هیمالیا واقع شده است و دارای اقتصاد و ارتش ضعیف می‌باشد، بوتان نام دارد که با جمهوری خلق چین از شمال و جمهوری هندوستان از جنوب همسایه می‌باشد و این موقعیت جغرافیایی، بسیار حساس است زیرا بوتان بعنوان یک کشور حائل و توسعه نیافته بین دو قدرت آسیایی که یکدیگر را بعنوان رقیب درک و قلمداد می‌کنند، حضور دارد. علاوه بر این رهبری چین پس از الحاق تبت در دهه ۵۰ ادعا کرد که قلمرو بوتان نیز جزئی از سرزمین اصلی آن است و تا به امروز اختلاف مرزی بین بوتان و چین وجود دارد و به تبع آن ارتش چین در چندین مرحله به بوتان تعرض نموده است و متقابلاً بوتان براساس معاهده دوستی، موافقت نموده است که روابط خارجی‌اش با توصیه هند سیاستگذاری بشود لذا هندوستان نیز در سیاست خارجی بوتان دست دارد. لکن آن چیز که از منظر این مقاله حائز اهمیت است، این است که براساس باور واقع‌گرایان، بوتان در موقعیت نامساعد جغرافیایی قرار دارد و نمی‌تواند استقلال خویش را حفظ بنماید و قطعاً حفظ حاکمیت ملی آن به نتیجه رقابت چین و هند بستگی دارد. اما ۵۷

از طرف دیگر سازهانگاران استدلال می‌کنند که این شرایط ساختاری لزوماً توانایی بوتان را در پیگیری منافع ملی خود محدود نمی‌کند زیرا موقعیت جغرافیایی تنها شرایطی نیست که بر رفتار دولت تأثیر می‌گذارد بلکه فرهنگ و ذهنیت ملت و سیاستمداران بوتانی است که منافع ملی را تعریف می‌نماید و چون تبت توسط چین ضمیمه شده است، بوتان احساس تهدید کرده و مرز خود را در شمال بسته و به هند روی آورده است و طبیعتاً از آن لحظه به بعد بوتان چین را تهدید بالقوه و هند را بعنوان یک دوست قلمداد می‌نماید ولی در صورت توافق در مورد اختلاف مرزی بین چین و بوتان، نگرش هر دو کشور نسبت به یکدیگر تغییر می‌نماید و این تغییر به برقراری یک رابطه رسمی دوستانه منجر می‌شود لذا توجه به این نکته واجب است که روابط اجتماعی بسته به عقاید و عملکرد بوتان، هند و چین در معرض تغییر است. و در مثالی دیگر، جمهوری اسلامی ایران<sup>۱</sup> به پشتوانه انقلاب شکوهمند اسلامی و ورود ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی در سیاست خارجی، خواهان تغییراتی در عرصه ساختار و به تبع آن، مقابله با سیاست‌های ضداسلامی سایر دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌باشد در نتیجه براساس تئوری مورد بحث، فرهنگ مورد توجه ایرانی‌ها با ادغام سنت اسلامی در برابر فرهنگ مبتنی بر لیبرالیسم در سیاست جهانی قرار گرفته است (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۷۹-۷۸).

<sup>۱</sup> Islamic Republic of Iran

### ۳- فرهنگ و جهانی شدن

جهانی شدن، ترجمه، واژه‌های گلوبالیزیشن<sup>۱</sup> انگلیسی، گلوبالیزاسیون<sup>۲</sup> فرانسوی و گلوبالیتیزویرونک<sup>۳</sup> آلمانی که پدیده‌ای است کاملاً مبتنی بر تفکر رایج در غرب و نمی‌توان معادل صحیح و کاملی برای آن در زبان فارسی تعیین کرد (مسرور، ۱۳۹۴: ۴۷)، و برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ میلادی در مباحث علمی و صحنه سیاسی جهان بکار گرفته شد و بعنوان یک پدیده علمی از اوایل دهه ۹۰ میلادی مورد توجه جدی پژوهشگران قرار گرفت و مسلماً از حوزه‌های علمی کاملاً متفاوت با پیروی از مکاتبات علمی، سیاسی، ایدئولوژی و فلسفی گوناگون با تعریف و توصیف جهانی شدن مواجه هستند و به عبارتی دیگر، جهانی شدن مفهومی است که در جستجوی تعریف می‌باشد (مزروعی و کمال غریبی مفرد، ۱۳۹۳: ۱۱۰).

اصطلاح جهانی شدن، ابتدا از سوی کشورهای غربی و آمریکا مطرح شده است اما ادیان و مذاهب، همه به نوعی رویای حکومت جهانی یا سیطره یک دین، فرهنگ و ایدئولوژی بر جهان را در سر داشته و دارند؛ حتی مسلمانان نیز با مطرح کردن مدینه فاضله اسلام و حکومت صالحان بر جهان، به نوعی به تفکر جهانی‌سازی اشاره دارند (مسرور، ۱۳۹۴: ۴۸)، و به اعتقاد دیوید هلد جهانی شدن، به معنای گسترش مقیاس، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره‌ای جریان‌ات و الگوهای تعامل اجتماعی است پس بدین ترتیب جهانی شدن، حاکی از جابجایی یا دگرگونی در مقیاس سازماندهی انسانی است که جامعه‌های دوردست را به یکدیگر متصل می‌کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق و قاره‌های دنیا گسترش می‌دهد. تا جائیکه مارشال مک لوهان جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که در چارچوب اجتماعی که پیش از آن در کره خاکی دور افتاده و منزوی بودند، برپایه وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند (مزروعی و کمال غریبی مفرد، ۱۳۹۳: ۱۱۰).

آغاز نظریه و کاربرد جهانی شدن را می‌توان در یکی از این سه رویداد جستجو کرد:

- جهانی شدن، فرایندی است که از شروع تاریخ بشری آغاز گشته و تأثیرات آن با گذشت زمان افزایش یافته است و در سال‌های اخیر یک جهش ناگهانی داشته است.

- جهانی شدن، همزاد تجدد یا نوسازی و مدرنیزاسیون<sup>۴</sup> است که اخیراً از یک جهش ناگهانی برخوردار بوده است.

- جهانی شدن، پدیده‌ای متأخر است که همراه با فرآیندی اجتماعی تحت عناوین فراصنعتی، فراجدد یا سرمایه‌داری نامیده می‌شود (همان، ۱۱۰).

<sup>1</sup> Globalization

<sup>2</sup> Globalisation

<sup>3</sup> Globalisierung

<sup>4</sup> Renovation & Modernization

لذا آنچه که مسلم است، کاربرد مفهوم جهانی شدن در سه نسل، بررسی و طبقه‌بندی شده است که عبارتند از:

- نسل اول: جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان کلاس یک از جمله کلودهانری سن سیمون<sup>۱</sup>، آگوست کنت، امیل دورکیم، ماکس وبر و کارل مارکس؛

- نسل دوم: جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازانی مثل تالکوت پارسونز، دانیل بل، نیکلاس لومان و امانوئل والرستین؛  
- نسل سوم: نظریه‌پردازان اخیر مثل آنتونی گیدنز، اولریش بک و ... (صدقی، ۱۳۹۲: ۲۳).

بنابراین جهانی شدن، ترجمه واژه‌های گلوبالیزیشن انگلیسی، پدیده‌ای است کاملاً مبتنی بر تفکر رایج در غرب و نمی‌توان معادل صحیح و کاملی برای آن در زبان فارسی تعیین کرد (مسرور، ۱۳۹۴: ۴۷-۴۹)، و برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ میلادی در مباحث علمی و صحنه سیاسی جهان بکار گرفته شد و بعنوان یک پدیده علمی از اوایل دهه ۹۰ میلادی مورد توجه جدی پژوهشگران قرار گرفت و مسلماً از حوزه‌های علمی کاملاً متفاوت با توصیف جهانی شدن مواجه هستند (مزروعی و کمال غریبی مفرد، ۱۳۹۳: ۱۱۰). در نتیجه جهانی شدن مفهومی است که از یک منظر قدیمی و از منظری دیگر، کاملاً جدید محسوب می‌گردد.

جهانی شدن دارای ابعاد مختلفی است که یک بعد آن، مورد نظر و مذاقه نگاره حاضر است که بعد فرهنگی جهانی شدن نام دارد می‌باشد. ولیکن نگاهی اجمالی بر سایر ابعاد جهانی شدن در جهت درک کامل این ۵۹ پدیده و ملموس شدن مفهوم دهکده جهانی واجب می‌باشد بنابراین سایر ابعاد پدیده جهانی شدن عبارتند از:

- **بعد سیاسی:** جهانی شدن سیاست را می‌توان پدیده‌ای تازه ندانست زیرا روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها از دوره‌های باستان مرسوم بوده است و در همین راستا، تئوری‌های بین‌الملل‌گرایی، منطقه‌گرایی و غیره، همه مبین نوعی نگرش به فراسوی مرزهای ملی و سیاست جهانی است. البته لازم است که بین جهانی شدن سیاست با سیاست جهانی تمایز قائل بشویم بنابراین جهانی شدن سیاست بدین معنا است که مسائل و مباحثی که قبلاً به حوزه داخلی و حیطه حاکمیت دولت‌ها تعلق داشته است، امروزه ابعاد جهانی پیدا کرده است به مانند: (۱) عواملی که می‌توانند فاجعه‌ای با ابعاد جهانی ایجاد کنند، مثلاً مسائل زیست محیطی، فقر و گرسنگی؛ (۲) عوامل اقتصادی مانند بدهی، توسعه و نظم اقتصادی؛ پس همانطور که بیان شد فرآیند جهانی شدن عامل تغییر و تعدیل ساختارهای اصلی دولت مدرن است که با کنار زدن مرزهای ملی، توان و قابلیت نهاد دولت را کاهش داده و ساختار آن را دگرگون نموده است (مسرور، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۸)، و در حوزه سیاست خارجه نیز، جهانی شدن موجب عدم کاربرد پارادایم‌های موجود و شکل‌گیری پارادایم‌های نوین گشته است که براساس آن صرف بودن واحدهای سیاسی و انزوآوری بازیگران بین‌المللی، دیگر پاسخگو حل مسائل و

<sup>۱</sup> Henri de Saint-Simon

چالش‌های داخلی و بین‌المللی نیست پس اجتناب‌ناپذیر بودن بازیگری، در عرصه نظام بین‌الملل و دارا بودن یک سیاست خارجه فعال، ویژگی بارز جهانی شدن سیاست و به خصوص سیاست خارجه می‌باشد.

- **بعد اقتصادی:** جهانی شدن اقتصاد نیز بحث جدیدی به حساب نمی‌آید و سوابق آن به پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد اما جهش و گسترش آن در دهه ۹۰ میلادی سریع‌تر و بیشتر از دهه‌های قبل بوده است و در این میان نباید نقش سازمان تجارت جهانی<sup>۱</sup> را نادیده گرفت. بنابراین مهمترین تحول اقتصادی عصر حاضر، درهم‌آمیزی و ادغام فزاینده اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی است. در نتیجه باید اذعان کرد که جهانی شدن اقتصاد دارای دو بعد است، بعد اول مفهوم گسترش جغرافیایی را در بردارد لذا جهانی شدن اقتصاد بطور فزاینده‌ای فضای جغرافیایی گسترده‌تری را اشغال می‌کند. در بعد دوم جهانی شدن اقتصاد مفهوم فرآیندی را دارد که شدت و فشرده شدن وابستگی‌ها، پیوندها و تعاملات بین اقتصادی را در برمی‌گیرد (همان، ۵۳). شاهد مثال ادعا جهانی شدن اقتصاد این است که از سال ۱۹۴۵ هزینه حمل و نقل دریایی حدود ۵۰ درصد، حمل و نقل هوایی ۸۰ درصد و مکالمات تلفنی بین‌المللی ۹۹ درصد کاهش یافته است و از طرفی دیگر شبکه‌های ارتباطی، دیجیتالی، سایبریک و فناوری‌های ماهواره‌ای جهش قابل توجهی داشته‌اند و متقابلاً در پیشبرد فرآیند جهانی شدن اقتصادی نیز نقش بسزا داشته‌اند.

- **بعد حقوقی (حقوق بشر):** از دیدگاه تاریخ روابط بین‌الملل در نیم قرن بعد از جنگ جهانی دوم، عوامل متعددی در شکل‌گیری اندیشه حقوق بشر و پذیرش اصل رعایت حقوق انسان‌ها، موثر واقع شده‌اند. در واقع، به نظر می‌رسد که ماهیت مسائل بین‌الملل بنحوی بوده که مطرح شدن و پیشبرد حقوق بشر اجتناب‌ناپذیر بوده است و زمانی که مسئله رعایت حقوق بشر وارد مرحله اجرایی گردید، این واقعیت عریان گشت که از یکسو، از بین بردن شرایطی که مانع پیشرفت رعایت حقوق بشر می‌شود و از سوی دیگر جلوگیری از پایمال کردن حقوق انسان‌ها، همراه و نیازمند دموکراسی است پس بدین‌سان رابطه‌ای بین حقوق بشر، دموکراسی، شهروندی، دولت و سیاست برقرار گشت که حاکی از تغییری جدی در جهت تأکید بر مسئولیت جهانی افراد و نهادها در زمینه رعایت حقوق بشر گشته است و این امر بسیاری از اصول عرفی و سنتی حقوق بین‌الملل بویژه اصل عدم مداخله را تحت‌الشعاع قرار داده است. و در نتیجه جهانی شدن حقوق و بطور خاص، حقوق بشر است که امروزه دادگاهی در بلژیک این حق را برای خود محفوظ می‌شمارد تا علیه شماری از رهبران سیاسی و نظامی در سراسر جهان به دلیل ارتکاب جنایات جنگی، دادخواست تنظیم و آنها را تحت پیگرد حقوقی و قضایی قرار دهد (همان، ۶۰).

حال که با اغلب ابعاد پدیده جهانی شدن آشنا گشتیم، واجب می‌نماید که به مذاقه در بعد فرهنگی این مهم نیز بپردازیم و در این زمینه باید بیان داشت، همانطور که پیشتر ذکر گشت، در دهه‌های پایانی قرن بیستم

<sup>۱</sup> World Trade Organization

شاهد برجسته شدن مفهوم فرهنگ در عرصه جهانی بودیم و به تبع آن یکی از چالش برانگیزترین جنبه‌های جهانی شدن، جنبه فرهنگی جوامع هست لذا جهانی شدن فرهنگی عبارت است از شکل‌گیری و گسترش فرهنگی خاص در عرصه جهانی که موجی از همگونی فرهنگی را در جهان پدید آورده و تمام خرده فرهنگ‌ها را به چالش کشیده است.

یک برداشت رایج و آشنا از جهانی شدن فرهنگ، امپریالیسم فرهنگی است و هدف امپریالیسم فرهنگی، تصرف ارضی یا کنترل حیات اقتصادی نیست بلکه تلاش دارد تا بر ذهن انسان بعنوان ابزاری برای تغییر روابط قدرت میان دو یا چند دولت، غلبه و آن را کنترل نماید (www.hawzah.net). براین اساس، برجسته‌ترین وجه جهانی شدن فرهنگ، جهانگیر شدن ویژگی‌های محوری تجدد و تمدن است که عبارتند از یک رشته نهادها و شیوه‌های رفتار که در پی فروپاشی نظام فئودالی در اروپای غربی شکل گرفت و در طول چندین دهه به نقاط دیگری از جهان از جمله آمریکا شمالی، اقیانوسیه و ژاپن راه یافت ولی با آغاز سده بیستم، فرایند گسترش این فرهنگ و تمدن غربی با شتاب و شدت بیشتری تداوم یافت و در نیمه دوم این سده و به ویژه با آغاز هزاره سوم بواسطه پیش رفت‌های چشمگیر در عرصه ارتباطات و فناوری سرعت بسیاری به خود گرفت (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۸۰).

سوال اساسی در بحث جهانی شدن فرهنگ این است که آیا جهانی شدن موجب تسلط فرهنگ برتر و استحاله خرده فرهنگ‌ها می‌شود؟ یا موجب بقا و حفظ هویت‌های فرهنگی کوچک می‌شود؟ برخی بر این باورند که جهانی شدن، همگونی فرهنگی و سنت‌زدایی از فرهنگ‌ها را به همراه دارد و فرآیندی است که خصوصیات فرهنگی را به نظم فرهنگی جهان گستر تبدیل می‌نماید بنابراین در پی آن، فرهنگ‌های محلی یا محو می‌شوند یا از نو ابداع می‌شوند ولی برخی با انتقاد از این نظریه معتقدند با وجود اینکه در بحث جهانی شدن، همگون شدن فرهنگ یکی از سرفصل‌های داغ است، به نظر نمی‌رسد که در یک مرحله، دنیای همگن فرهنگی به وجود آید زیرا سرعت جهانی شدن جریان‌ها که به شدت مدیون توسعه فناوری و شبکه‌ای شدن جهان است، نمی‌تواند با همان شتاب، فرهنگ‌ها را که از ساختارهای معنی‌دار برخوردارند، دچار تحول کند. اما با اندکی تأمل در تاریخ سیاسی، در می‌یابیم که پدیده دولت\_ملت، در تکوین هویت‌های فرهنگی نقش بسزایی داشته است؛ در واقع دولت\_ملت، بعنوان پدیده‌ای که کنشگران محلی، هویت‌های خویش را در آن و در قالب مفاهیمی همچون حاکمیت تعریف می‌کردند؛ می‌باشد و متقابلاً پدیده دولت\_ملت تلاش نموده، هویت‌های محلی را که خواهان وفاداری به هویت فرهنگی خود بودند، حذف و استحاله نماید (آکسفورد، ۱۳۸۳: ۲۰۷). اما علیرغم این تعارض‌ها و یگانگی‌ها، هویت‌های فرهنگی محلی همچنان بعنوان سرچشمه بالقوه دولت\_ملت‌ها باقی مانده است و دولت‌های ملی نیز تحت تاثیر نیروهای جهانی، از مفهوم حاکمیت ملی و

اقتدار و ستفالیایی دور شده‌اند با این وجود، فرآیند نوسازی و مداخله دولت\_ملت در خرده هویت‌های فرهنگی، خود تحت تاثیر نیروهای بین‌المللی می‌باشد زیرا بازارهای جهانی و نهادهای فراحکومتی روابط میان دولت\_ملت و خرده فرهنگ‌ها را پیچیده‌تر می‌کند و باعث می‌شود که سوژه‌های محلی در بازتولید هویت از طریق ارجاع به سنت‌های فرهنگی، با مشکل مواجه شوند. ولی همچنان ضعف یا قدرت مانور هویت‌های فرهنگی محلی به توانایی آنان برای ابراز وجود بستگی دارد. شاهد مثال ادعا فوق، تلاش برای تغییر هویت فرهنگی شهر بیت‌المقدس در سرزمین‌های اشغالی از سوی رژیم صهیونیستی و همچنین شهر کرکوک در عراق از سوی رژیم سابق بعث می‌باشد که همچنان آن خرده فرهنگ‌ها به قوت خویش باقی می‌باشند.

تحولات جهانی و نیروهای برهم زننده حاکمیت ملی مانع از آن خواهد بود که حاکمیت ملی قدرت بلامنازع فرهنگی باشد. از اینجاست که جهانی شدن از یکسو، موجب جان گرفتن هویت‌های فرهنگی فروملی و از سوی دیگر موجب اشاعه فرهنگ کشورهای قدرتمند خواهد شد لذا این سوال پیش می‌آید که فرهنگ حاضر در سیاست جهانی چیست؟ آیا این فرهنگ واقعا جهانی شده است؟ پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بلوک غرب به رهبری ایالات متحده، هژمون<sup>۱</sup> بلامنازع جهان گشت و به تبع آن، صدور فرهنگ لیبرالیسم را در قالب جهانی‌سازی فرهنگ آغاز نمودند و در صورتی که با چهارچوب مفهومی مقاله حاضر، بخواهیم به موضوع مورد بحث پردازیم باید گفت که فرهنگ لیبرالیسم حاکم بر ساختار سیاست جهانی، بر اقدامات و رفتار کشورها تأثیر گذاشته و نیز نگاه بازیگران و کارگزاران را به ساختار تغییر داده است. در واقع، این هویت و هنجارهای نهفته در ادیان غرب بوده است که بر ساختار حاکم شده و جوامع را به چالش کشیده است. برای نمونه، گرایش بیشتر کشورها به سمت اقتصاد باز، نشان از این عمل دارد که ساختار بر کارگزار تأثیر گذارده است. بنابراین با وجود فرهنگ لیبرالیستی حاکم بر ساختار، در درون برخی جوامع اروپایی نیز شاهد یک رشته ضعف‌ها در زمینه روابط اجتماعی بوده‌ایم؛ یعنی مشاهده می‌شد که محبت و روابط عاطفی، اجتماعی، و اخلاقی در چنین جوامعی تحت فشار قرار می‌گرفت. همین امر با تحولات جهانی شدن به سایر جوامع کشیده شده که در نهایت خاستگاه بسیاری از جنبش‌های آزادیبخش و سیاسی گشته بود. نمونه آن عبارت است از جنبش عدم تعهد با هدف استقلال در تصمیمات از سوی کشورهای جهان سوم (تقی‌پور، ۱۳۹۶: ۸۱).

در پایان این بخش، شایان به ذکر است که، در روابط بین‌الملل، سرمایه‌داری لیبرال، الگوی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسلط می‌باشد و مسلما این روند تأثیرات متفاوتی بر بسیاری از جوامع گذاشته و می‌گذارد اما واجد اهمیت است که این فرهنگ جهانی شده، نظامی چند فرهنگی است؛ در واقع، جهانی شدن منابع مشترکی ایجاد کرده است، اما جهان یکسان به نظر نمی‌آید زیرا فرهنگ‌های قومی و مذهبی در کنار فرهنگ

<sup>۱</sup> Hegemony



جهانی شده به حیات خود ادامه داده و می‌دهند و همچنان که افراد و اندیشه‌ها به نقاط گوناگون جهان منتقل می‌شوند، این خرده فرهنگ‌ها نیز با یکدیگر در ارتباط نزدیک‌اند؛ بعنوان مثال امروزه مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، هندوها، سیک‌ها، بودائیان، و حتی افراد بی‌دین از هر نژاد و گروه با درجات گوناگونی از تشابه و تفاوت، در کنار هم و با حفظ فرهنگ خویش، زندگی می‌نمایند.

#### ۴- کاربرد فرهنگ در روابط بین‌الملل

نظام بین‌الملل مجموعه‌ای از افراد، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی است که تاثیر فرهنگ بر این بازیگران بین‌المللی، امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. تا جائیکه می‌توان گفت عامل فرهنگی باعث انقلاب‌های بزرگی در تاریخ روابط بین‌الملل شده است، انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هجری شمسی در ایران را می‌توان نام برد که عامل فرهنگی، نقش مهمی در وقوع آن داشته است (خوشبخت، ۱۳۹۵: ۲۵)، و از طرفی دیگر، امروزه ملت‌ها نقش مهمی در تحولات فرهنگی ایفا می‌کنند. می‌توان گفت شناخت ملت‌ها و عناصر تشکیل دهنده آنها نقش مهمی در نزدیکی دولت‌ها داشته و در این زمینه جی. ام. مایکل متفکر انگلیسی و نویسنده کتاب «روابط فرهنگی بین‌الملل» از نقش فرهنگ بعنوان قطب سوم سیاست خارجه نام می‌برد و این بدان معناست که سیاست و تجارت را اگر دو رکن اصلی روابط بین‌الملل بنامیم باید ۶۳ گفت که فرهنگ رکن سوم آن می‌باشد.

جی. ام. مایکل معتقد است که سیاست مکانیزم ایجاد پل‌های ارتباطی بین ملت‌هایی است که به دنبال منافع ملی خود هستند، مکانیزمی که می‌تواند میان شکاف‌های آنها پل بزند و دیپلماسی بعنوان محصول فرهنگ، مهارت‌ها و توانایی‌های است که بعنوان ابزار در خدمت خواسته‌های سیاسی قرار می‌گیرد. اهمیت این مساله تا جایی است که سناتور ویلیام فولبرایت<sup>۱</sup> نیز فرهنگ را پس از امور نظامی، دیپلماسی و اقتصادی، رکن چهارم روابط بین‌الملل نام می‌برد (خوشبخت، ۱۳۹۵: ۲۵).

تئوری ساموئل هانتینگتون<sup>۲</sup>، یعنی «برخورد تمدن‌ها»، نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل را وارد مرحله حساسی نمود. وی بدون آنکه جنگ سرد را پایان مناقشات ایدئولوژیک ذکر کند، آن را سرآغاز دوران جدیدی برای برخورد تمدن‌ها می‌انگارد و معتقد است فرهنگ، بعد از دوران جنگ سرد نقشی اساسی داشته و دولت‌های ملی را در خود مستحیل می‌کند. البته این دیدگاه صورتی تنازعی دارد ولی تحولات بعد از جنگ سرد نشان داد که او چندان هم بیراه نگفته است ([www.irdiplomacy.ir](http://www.irdiplomacy.ir)). هانتینگتون تمدن‌های زنده

<sup>۱</sup> J. William Fulbright

<sup>۲</sup> Samuel P. Huntington

جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌نماید که عبارتند از: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقا قرار دارد و خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشاء درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت\_ملت می‌بیند. بنابراین به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را تشکیل می‌دهد. و علل آن را موارد ذیل می‌داند:

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛

- ویژگی‌ها و اختلاف فرهنگی تغییرناپذیراند؛

- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛

- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدن‌های دیگر شده است؛

- تجدید حیات مذهبی وسیله‌ای برای پرنمودن خلاء هویت در حال رشد است (خوشبخت، ۱۳۹۵: ۲۵-۲۶).

منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است و خطوط گسل موجود بین تمدن‌های امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی می‌باشند. خصومت هزار و چند صد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آبستن بروز حوادث خونینی می‌شود. به این ترتیب پارادایم برخورد تمدن‌ها، دیگر مسائل جهان را تحت شعاع قرار می‌دهد و در عصر جدید صف آرایی تازه‌ای بر محور تمدن شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن اسلامی\_کنفوسیوسی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند. بنابر آنچه که گفته شد، از نظر هانتینگتون کانون اصلی درگیری‌ها در آینده بین تمدن غرب، اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. ارائه این تئوری در روابط بین‌الملل واکنش‌های متفاوتی را در پی داشت. بطوریکه می‌توان گفت بعد از نظریه نقش فرهنگ و روابط فرهنگی در روابط بین‌الملل به حد زیادی گسترش یافت (نورایی، ۱۳۹۴: ۱۴۰).

حقوق بشر و تحولات بین‌الملل برخلاف گذشته مورد توجه محققان قرار گرفته و بی‌توجهی به آزادی‌های اولیه و اساسی در حکم نقض یک هنجار بین‌المللی قرار دارد. در میثاق بین‌المللی ۱۹۶۶ یعنی میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هویت فرهنگی ملت‌ها و قومیت‌ها مورد توجه واقع شده و در اعلامیه جهانی ۱۹۴۶ حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفت. حتی بعد از دهه ۱۹۹۰ این مساله با شدت بیشتری دنبال شد و بی‌توجهی به این مساله با واکنش جهانی و متعاقب آن صدور قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل روبرو شد. حقوق بشر از آن جهت که در تمدن‌های بشری دارای ویژگی‌های تنوع و پیچیدگی‌های متفاوت است، بسیار حائز اهمیت می‌باشد لذا تفاوت فرهنگ‌ها در جوامع شرقی و غربی دارای ویژگی‌های متفاوتی است و گاهی اوقات تفاوت بنیادینی بین تقدم حقوق اجتماعی بر فردی و برعکس تقدم

فردی بر اجتماعی به ویژگی‌های فرهنگی جوامع بر می‌گردد و زمینه‌های تناقض را به وجود می‌آورد. این امر از آن جهت نشأت می‌گیرد که حقوق بشر بیشتر بر مبنای اصول حقوقی جوامع غربی پایه‌ریزی شده است پس تضاد و تعارضی آشکار بین مبانی حقوق بشر غربی با مبانی حقوق بشر اسلامی وجود دارد. در حالیکه جوامع اسلامی حقوق بشر را بر مبنای قرآن و دستورات الهی تعبیر می‌کنند، جوامع غربی حقوق بشر را بر اساس انسان و اصول سکولاریسم تفسیر می‌نمایند و این مساله از تعارض فرهنگ‌ها نشأت می‌گیرد.

آنتونی گرامشی<sup>۱</sup> متفکر سوسیالیست ایتالیایی بحث هژمونی فرهنگی را مطرح کرد و ابراز نمود که دنیا از آن کسی است که بهترین تفسیرها را از فرهنگ نماید بنابراین کشورهای غربی با آگاهی از این مساله، سعی نمودند که از لیبرالیسم بعنوان بهترین فرهنگ در جهت ترویج و استیلای آن بهره ببرند. در این راستا تئوری «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما بعنوان پایان جنگ‌های ایدئولوژیک اعلام شد و روندهای بعدی نشان داد که قدرت‌های غربی با جدیت در راستای برتری لیبرالیسم گام برداشته‌اند. حمله آمریکا به عراق در زمان جورج اچ دبلیو بوش و صدور قطعنامه‌های متعدد علیه عراق به ویژه قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل در این راستا قابل ارزیابی است. لکن با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران در ایالات متحده به رهبری جرج دبلیو بوش، ایده لیبرالیسم فرهنگی مجدداً دنبال شد و ارائه طرح خاورمیانه بزرگ و تبدیل نمودن کشور عراق بعد از صدام حسین، به الگویی برای خاورمیانه در راستای تداوم فعالیت‌های بوش پدر انجام گرفت؛ بنابه آنچه که ۶۵ تبیین گشت، مفهوم لیبرالیسم هر تعبیر و تفسیری که داشته باشد، یک معنای کلی در آن نهفته است و آن آزادی هویت‌های قومی، مذهبی، و ملی در تمام گیتی است. این معنای بنیادی لیبرالیسم هر نوع تسلط فرهنگی چه شرقی و چه غربی را به چالش می‌کشد و حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و شکست طرح خاورمیانه بزرگ در راستای همین دهن کجی به تسلط فرهنگی انجام گرفت (محمدی‌فر، ۱۳۸۸: ۲۳۳).

مذهب یکی دیگر از شاخص‌های تاثیرگذار فرهنگی بر روابط بین‌الملل می‌باشد که در گذشته نیز طی قرون متمادی چه قبل از معاهده وستفالی و چه بعد از معاهده وستفالی بر مناسبات بین‌المللی تاثیرگذار بوده و نقش مهمی در اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی داشته است اما سال ۱۶۴۸ میلادی و معاهده وستفالی که در پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی میان قدرت‌های اروپایی منعقد گشت، از دو جهت حائز اهمیت است؛ یکی اینکه با به رسمیت شناختن دولت\_ملت، سرزمین برای اولین بار اساس نظام سلسله مراتبی قدرت را در اروپا تشکیل داد و مردم تابعیت خود را از شخص امپراتور به دولت\_سرزمین منتقل نمودند و به همین دلیل این معاهده معمولاً بعنوان اولین حقوق بین‌الملل جدید معرفی می‌شود. در این معاهده حق حاکمیت دولت‌ها در محدوده سرزمین‌شان رسمیت یافت و دخالت در امور سایر کشورها بعنوان تخلف از حقوق

<sup>۱</sup> Antonio Gramsci

بین‌الملل شناخته شد لکن دلیل دوم اینکه، با شناسایی رسمی استقلال ۳۵۵ ایالت آلمان، قالب سرزمین نظام بین‌الملل ریخته شد و اولین نقشه سیاسی جهان، با مفهومی که می‌شناسیم به وجود آمد (www.farsnews.ir)، و در جای دیگر که تاثیر فرهنگ، در قالب مذهب، بر روابط بین‌الملل هویدا می‌باشد، جنگ‌های پی در پی دولت‌های اروپایی با امپراتوری عثمانی به بهانه حمایت از مسیحیان می‌باشد؛ حتی می‌توان گفت یکی از دلایل ناکامی پیوستن جمهوری ترکیه به اتحادیه اروپا، عامل تعارض فرهنگ در قالب مذهب ارزیابی نمود ولیکن پیش از تشکیل دولت‌ها پسا و ستفالی نیز دین، در مناسبات بین‌المللی نقش داشت و مثال آن پیشروی مسلمانان در اندلس و فتح اسپانیا در راستای گسترش اسلام بود. همچنین تعارض اسلام و مسیحیت در جنگ‌های صلیبی نمونه‌ای دیگر از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل می‌باشد که با فتح بیت‌المقدس توسط صلاح‌الدین ایوبی پایان یافت. بنابراین به شکل کلی، فرهنگ در روابط بین‌الملل دارای کارکردهای گوناگونی می‌باشد که عبارتند از:

- تولید کننده و تقویت کننده قدرت نرم: یکی از مسائل مهم در روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم است که در این زمینه زبان بعنوان مهمترین عامل تولید کننده و تقویت کننده قدرت نرم، ضمن اینکه یکی از شاخص‌های فرهنگ می‌باشد، دارای رابطه متقابل نیز می‌باشد یعنی به هر میزان که فرهنگ یک ملت در دولت\_ملت دیگر رسوخ نماید، زبان آن ملت نیز فراگیر می‌شود و بالعکس اگر زبان یک دولت\_ملت جهانی گردد موجب نفوذ و گسترش فرهنگ آن ملت می‌گردد بعنوان مثال هنگامی که زبان انگلیسی جهانی شد، فرهنگ انگلیسی\_آمریکایی نیز فراگیر گشت و آلمانی‌ها با آگاهی از چنین زمینه‌ای اقدام به تأسیس مدارس زبان آلمانی در عراق نمودند تا منافع خویش را با بهره‌گیری از استراتژی مورد بحث، تحصیل نمایند. البته فرایند تقویت قدرت نرم، تنها بوسیله نوشته و صحبت برقرار نمی‌شود، بلکه با موسیقی، هنرهای تصویری، تئاتر و سایر رسانه‌های آموزشی نیز انجام می‌گیرد.

- تسهیل کننده تجارت بین‌الملل: تجارت را قطب دوم سیاست خارجی دولت‌ها می‌دانند و بی‌شک فرهنگ قطب سوم آن می‌باشد. فرهنگ از یکسو زمینه مناسبی برای تجارت بین‌الملل فراهم می‌نماید به مانند فرهنگ مدرن و جهانی شده که زمینه بسط و سیطره تجارت الکترونیک را بعنوان قلمرو جدید تجارت بین‌المللی قرن بیست و یکم، فراهم آورده است و از سوی دیگر، مناسبات تجاری را تسهیل می‌نماید که شواهد تاریخی شاهد مثال این ادعا می‌باشد که ملت‌هایی با فرهنگ و زبان مشابه حجم گسترده‌تری تجارت داشته‌اند تا سایر ملت‌ها.

- جهانی شدن علم و تبادل آن: جهانی شدن فرهنگ موجب ایجاد نوعی زبان مشترک که یک زبان فنی است و ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای خاص خود را به همراه دارد گشته است و به تبع آن امروزه در نظام بین‌الملل شاهد گسترش آموزش و تبادل استاد و دانشجو می‌باشیم که کنفرانس‌های بین‌المللی علمی،

دانشگاه‌ها و کالج‌های بین‌المللی و بورسیه‌های متعدد، نمونه‌ای از آن می‌باشند و همچنین در دو دهه اخیر با گسترش علوم کامپیوتری، ماهواره‌ای و ارتباطات، آموزش در فضاهای مجازی و برنامه‌های آموزشی متنوع تلویزیونی، رواج برنامه‌های نرم‌افزاری آموزشی، امکان دریافت کتاب و نشریات الکترونیکی نیز ماحصل جهانی شدن فرهنگ در روابط بین‌الملل می‌باشد.

- انتقال فوق سریع اخبار و اطلاعات: پیدایش ماهواره‌ها و شبکه‌های جدید ارتباطی، هم عامل جهانی شدن فرهنگ می‌باشند و هم معلول آن، یعنی از یکسو براساس عناصر مختلف فرهنگی ساخته شده‌اند تا بر آن تاثیر بگذارد و فرهنگ را جهانی بنمایند و از دیگر سو، فرهنگ است که بعنوان اعتقادات و علائق، آنها را نیز پذیرفته است اما این شبکه‌های ارتباطی نوین، موجب نشر اطلاعات و اخبار در کسر ثانیه به اقصی نقاط جهان گشته است که امری تاثیرگذار در روابط بین‌الملل می‌باشد بعنوان مثال خبر ترور جان اف کندی را به خبرنگار آمریکایی، خبرنگار انگلیسی، تنها چند دقیقه بعد از ترور می‌دهد که شاهدی بر ادعا ما می‌باشد در نتیجه رشد و پیشرفت فناوری ارتباطات که حاصل جهانی شدن فرهنگ است، موجب گسترش هر چه بیشتر روابط بین‌الملل گشته است. فلذا آگاهی از این مهم موجب گشته است که دولت‌ها از فناوری ارتباطات بهره برده تا خود را در عرصه جهانی مطرح و حتی بر جهانیان تحمیل نمایند پس می‌توان ظهور شبکه‌های همچون سی ان ان، الجزیره و امثال آن را پیامد جهانی شدن فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل دانست.

۶۷

- تسهیل دیپلماسی و مذاکرات بین‌المللی: روابط فرهنگی که یکی از کارکردهای فرهنگ است، زمینه لازم را برای تسهیل مذاکرات و فهم متقابل پدید می‌آورد و از آنجا که جنبه نرم‌افزاری دارد می‌تواند تاثیر بسزایی در حل مشکلات کشورها و نزدیکی ملت‌ها ایفا نماید.

- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی: فرهنگ جنبه نرم‌افزاری دارد و بعنوان یک عامل پیشگیرانه، مقدم بر عوامل نظامی و امنیتی قلمداد می‌شود. بنابراین گسترش فعالیت‌های میان فرهنگی، ابزار مناسبی برای شناخت ملت‌ها از یکدیگر و درک بهتر از اصل حسن همجواری می‌باشد که موجب همزیستی مسالمت‌آمیز دولت-ملت‌ها با یکدیگر می‌گردد.

- تاسیس سازمان‌ها بین‌المللی: فرهنگ بعنوان یکی از ارکان روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، زیربنای تاسیس سازمان‌های بین‌المللی و سازمان مردم نهاد بسیاری گشته است به مانند سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) و گروه‌های سبز و جمعیت‌های ترویج دوستی.

- گسترش توریسم جهانی: جهانی شدن فرهنگ موجب گسترش رفت و آمد ملت‌های متعدد گشته است که می‌توان افزایش توریسم را ماحصل جهانی شدن فرهنگ دانست که این امر بر روط بین‌الملل تاثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشته است.

## نتیجه‌گیری

تعریف مفهوم فرهنگ امری دشوار و پیچیده است اما باید گفت هر معنایی که از فرهنگ داشته باشیم یک معنای کلی در آن نهفته است و آن رشد و بالندگی است لکن با تأمل در نظریه اندیشمندان می‌توان بیان داشت که فرهنگ به دو صورت تعریف شده است: یک تعریف آن را سیستمی از نمادها و معانی می‌داند که نظام زندگی انسان را معنا می‌بخشد و بر مبنای این تعریف فرهنگ برابر با خرد جمعی مشترک است در نتیجه این نگاه باعث می‌شود معانی بین‌الذهانی از فرهنگ در جهان خلق شود و همگان به فهم و تفسیر آن بپردازند اما تعریف دیگر بر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ پی‌ریزی شده است که بر اساس پاره‌ای عناصر این نتیجه استنباط می‌شود که دولت ملت‌ها چیزی جز مجموعه فرهنگی مستقل نیستند و جهان‌بینی، زبان، آداب و رسوم، مصنوعات بشری، علوم و فنون، روابط خویشاوندی، اعتقادات، هنرها، روش‌های اندیشیدن، الگوهای رفتاری و ... از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ می‌باشند؛ از مجموع عناصر فرهنگ، هویت فرهنگی شکل می‌گیرد که به فرد، گروه و ملت شخصیت می‌دهد و وجه تمایز آنها را با سایرین از منظر گوناگونی و نه تعارض، ایجاد می‌نماید و از طرفی دیگر موجب می‌شود که در امر توسعه اجتماعی، توانایی حفظ ویژگی‌های فرهنگی جامعه خویش دارا باشند.

فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است تا جائیکه آن را رکن سوم روابط بین‌الملل می‌دانند و مکتب سازه‌نگاری در باب آن نظریه‌پردازی کرده است و فرهنگ را تا آن سطح بالا می‌داند که دلیل ناکامی رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها را بی‌توجهی به پدیده فرهنگ در سطوح تحلیل خویش در روابط بین‌الملل می‌داند و بر این اعتقادند که پدیده امنیت فقط از عدم دستیابی دو کشور به سلاح‌های کشتار جمعی حاصل نمی‌گردد بلکه به این امر بستگی دارد که دولت‌های مذکور چه دیدی نسبت به هم دارند. بنابراین سازه‌نگاران بر نقش عقاید و شناخت مشترک، تأکید ویژه می‌نمایند و می‌گویند هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات بوجود می‌آیند. البته سازه‌نگاران تعمیم کلیه متغیرها به مسئله فرهنگ را نیز رد کرده و در این زمینه پست مدرنیست‌ها را زیر سؤال می‌برند و معتقدند که در کنار سایر ابعاد سیاسی، اقتصادی، و امنیتی روابط بین‌الملل، فرهنگ نیز مهم می‌باشد زیرا فرهنگ چهارچوب گسترده معانی برای بازیگران بین‌المللی است که هنجارهای حقوقی، اجتماعی و راه‌های بکارگیری آنها را در عرصه بین‌المللی شکل می‌دهد. امروزه به مانند بسیاری از ابعاد اجتماعی، شاهد جهانی شدن فرهنگ می‌باشیم که مفهوم جهانی شدن، به معنی سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره‌ای جریان‌ات اجتماعی است لکن در بعد فرهنگی می‌توان گفت که جهانی شدن موجب شکل‌گیری و گسترش فرهنگی خاص در عرصه جهانی شده است و بر اساس تاریخ روابط بین‌الملل، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نظام بین‌الملل تک‌قطبی گشته و هژمونی بلوک غرب محرز شده است. بنابراین با قبول جهانی شدن فرهنگ، می‌بایست تسلط فرهنگ

حاکم بر بلوک غرب که لیبرالیسم می‌باشد را بر نظام بین‌الملل پذیرفت که این فرهنگ به مانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی دارای نقاط قوت و دارای نقاط ضعف می‌باشد که بحث درباره آن از حوصله این مقاله خارج می‌باشد. البته شایان به ذکر است که تسلط فرهنگ لیبرالیسم، موجب نابودی خرده فرهنگ‌ها نگشته است و امروزه بسیاری از هویت‌های فرهنگی، باقی و جاری می‌باشند.

فرهنگ، در قالب هویت فرهنگی یا در قامت یکی از مولفه‌های خویش، در عرصه روابط بین‌الملل دارای نقش و کارکردهای ویژه‌ای بوده و می‌باشد یعنی برخی از آنها پیش از جهانی شدن فرهنگ نیز وجود داشته و برخی مخصوص عصر نوین و جهانی می‌باشند؛ تاثیر پدیده فرهنگ بر روابط بین‌الملل تا آنجاست که هانتینگتون پایه و اساس تئوری خویش را که برخورد تمدن‌ها می‌نامد، فرهنگ می‌گذارد و در آنجا هژمون آینده نظام بین‌الملل را نیز برپایه هویت فرهنگی تبیین می‌نماید. آنچه مسلم است فرهنگ عامل و علت غایی بسیاری از انقلاب‌ها در عرصه روابط بین‌الملل بوده است و از دیگر سو، مذهب که یکی از مولفه‌های فرهنگ می‌باشد، نقش بسزایی در تحولات روابط بین‌الملل داشته است زیرا عامل جنگ‌های بزرگی در نظام بین‌الملل بوده است و حتی نظام بین‌الملل کنونی که سرآغاز شکل‌گیری خویش را پیمان وستفالی می‌داند؛ علت انعقاد پیمان مذکور نیز مذهب و به پیرو آن فرهنگ می‌باشد. و امروزه نیز فرهنگ موجب تشکیل سازمان‌های بین‌المللی و مردم نهاد بسیاری گشته است و همچنین فرهنگ در قالب فعالیت‌های بین فرهنگی، موجب ۶۹ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی شده و در قالب روابط فرهنگی موجب تسهیل دیپلماسی شده است.

دیپلماسی فرهنگی باعث پدیده قدرت نرم شده است و مفهوم زبان که مولفه فرهنگ می‌باشد، مهمترین عامل تولید کننده و تقویت کننده قدرت نرم می‌باشد که نقش قابل ملاحظه‌ای در روابط بین‌الملل دارا می‌باشد و از طرفی دیگر جهانی شدن فرهنگ موجب ایجاد زبان واحد بین‌المللی و گسترش ارتباطات بین‌المللی که می‌توان گسترش توریسم نامید، شده است و از سویی دیگر جهانی شدن فرهنگ باعث پیشرفت قابل ملاحظه تکنولوژی شده است و به تبع آن موجب تسهیل تجارت در چهارچوب تجارت الکترونیکی، انتقال فوق سریع اطلاعات که نقشی بسیار مهمی در روابط بین‌الملل دارد و به پیرو آن شکل‌گیری استراتژی‌های نفوذ بواسطه تکنولوژی، سیستم‌های ارتباطی نوین گشته است و نهایتاً جهانی شدن علم و گسترش تبادل علوم از طرق مختلف همچون کنفرانس‌های بین‌المللی علمی، بورسیه‌های علمی و پیشرفت ارتباطات نیز حاصل جهانی شدن فرهنگ می‌باشد.

در پایان می‌بایست تقریر نمود که مفهوم فرهنگ، قبل و بعد از پدیده جهانی شدن برابر با مفاهیم و ارکان سیاسی، اقتصادی و امنیتی، در نظام بین‌الملل و روابط بین‌الملل، نقش‌آفرینی نموده و می‌نماید و در عصر نوین، توجه به کارویژه‌های آن، در سطوح متفاوت تحلیل روابط بین‌الملل، بلامنزاع می‌باشد.

## فهرست منابع

- ۱- آذری تربت، فاطمه (۱۳۹۰)، «هویت فرهنگی در مثنوی مولوی»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه مازندران.
- ۲- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶)، **فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن**، تهران: نشر تمدن ایرانی.
- ۳- آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، **تعاریف‌ها و مفاهیم فرهنگ**، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- ۴- آشنا، حسام‌الدین و روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مولفه‌های بنیادی»، **فصلنامه تحقیقات فرهنگی**، دوره ۳، ش ۴.
- ۵- آکسفورد، باری (۱۳۸۳)، **نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ**، ترجمه: حمیرامشیرزاده، تهران: وزارت خارجه.
- ۶- ارسطو (۱۳۸۵)، **سیاست**، ترجمه: حمید عنایت، ج ۳، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۷- امیری، ابوالفضل (۱۳۹۳)، «جهانی شدن فرهنگ و راهبردهای مقاومت فرهنگی»، **مطالعات بسیج**، س ۱۴، ش ۵۲.
- ۸- بابوردی، اسماعیل و کریمیان، علیرضا (۱۳۹۳)، «جهانی شدن فرهنگ و تاثیر آن بر هویت ملی ایران»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، دوره ۷، ش ۲۸.
- ۹- برچیل، اسکات و لینکلتر، آندرو (۱۳۹۲)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، ترجمه: سجاد حیدری، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۱۰- تقی‌پور، عادل (۱۳۹۶)، «سازمان‌گاری و مطالعه ایران و فرهنگ در سیاست جهانی»، **فصلنامه مطالعات روابط فرهنگی بین‌المللی**، س ۲، ش ۱.
- ۱۱- حقیقت، سیدصادق (۱۳۹۶)، «نحله‌های سازمان‌گاری»، <http://www.s-haghighat.ir>
- ۱۲- خوشبخت، محمدعلی (۱۳۹۵)، «بازخوانی در راهبردهای بین‌المللی تبلیغ براساس آموزه‌های قرآن کریم و معارف اهل بیت (ع)»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع).
- ۱۳- سازماند، بهاره (۱۳۸۳)، «فرهنگ و حقوق بشر در پرتو جهانی شدن»، **فصلنامه راهبرد**، ش ۳۶.
- ۱۴- سلیمی، حسین (۱۳۸۳)، **فرهنگ‌گرایی جهانی شدن و حقوق بشر**، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۵- سلیمی، حسین (۱۳۷۸)، «جهانی شدن فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل (فرصت‌ها و چالش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران)»، **پایان‌نامه دکتری**، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۶- صدقی، محمد (۱۳۹۲)، «بررسی الگوهای رفتاری جمهوری اسلامی ایران در قبال پدیده جهانی شدن (با تاکید بر شاخص‌های اقتصادی و فرهنگی)»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- ۱۷- فکوهی، ناصر (۱۳۹۹)، «هویت فرهنگی چیست؟»، <https://www.mandegardaily.com>
- ۱۸- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳)، **اصول روابط بین‌الملل**، تهران: نشر میزان.
- ۱۹- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، «فرهنگ: بخش فراموش شده یا عنصر ذاتی روابط بین‌الملل»، **سیاست خارجی**، س ۱۹.
- ۲۰- لوکلر، ژرار (۱۳۸۴)، **جهانی شدن فرهنگی، آزمونی برای تمدن‌ها**، ترجمه: سعید کامران، تهران: وزارت خارجه.
- ۲۱- ماهزاده، جواد (۱۳۸۷)، «فرهنگ می‌تواند تامین کننده امنیت ایران باشد»، <http://www.irdiplomacy.ir>



- ۲۲- مزروعی، خسرو و کمال غریبی مفرد، مهدی (۱۳۹۳)، «پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید بر دیدگاه انتقادی ژان فرانسوا لیوتار»، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، س ۷، ش ۲۶.
- ۲۳- مسرور، سید صادق (۱۳۹۴)، «جهانی شدن فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل (فرصت‌ها و چالش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران)»، **پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد**، دانشگاه گیلان.
- ۲۴- معینی، جهانگیر (۱۳۷۴)، **نظریه و فرهنگ**، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۲۵- ناصری، زهرا (۱۳۸۷)، «سعادت و فضیلت از دیدگاه ارسطو»، <https://www.hawzah.net>
- ۲۶- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ۲۷- نورایی، سعید (۱۳۹۴)، «آسیب‌شناسی فرهنگی بین ایران و غرب (در دوران جمهوری اسلامی ایران)»، **پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی